

رسول پویان

عشق

عشق بوی خوش بهاران است
زینت باغ سبز انسان است
شهد کوثر و رشک خلد برین
جلوه پاک نور یزدان است
صد مزامیر در رگ تارش
آتشین سوزش نیستان است
شور مینا و آتش ساغر
جوشش بزم می پرستان است
هم خرابات و هم مناجاتی
باده ناب و نور ایمان است
جذبه و قوت حیات بشر
دردسوز و شفا و درمان است
کاخ ظلم و نظام استبداد
نزد عشق از اساس ویران است
یار آزادگان و مظلومان
گنج و سرمایه فقیران است
گر بتابد به قلب خان و غنی
شام تاریک صبح رخشان است
صدق و اخلاص و پاکی دلها
نورجان چشمه خروشان است
خالی از فتنه و ریا کاری
خصم کذاب ضد شیطان است

در جهانی که عشق می سازد
پر ز عطر خدا و وجدان است
مطربان را نوای عیش مدام
نازش ساز و سوز عرفان است
در کلیسا، کنیسه و مسجد
طور انجیل و نور قرآن است
دل بتخانه، دیر و آتشگاه
پر ز انوار عشق جانان است
زندگان، مردگان ز هر جنسی
گرنکوبنگری زیک کان است
در ترازوی عشق و عدل خدا
مردوزن با حقوق میزان است
در نبرد مقدس احقاق
در مقابل صفوف گرگان است
عشق نیروی مشترک باشد
نزدا و هر چه هست یکسان است
بشکند حرف و واژه و دفتر
خارج از منطق دبستان است
باب بهلول و یار مجنون است
از شهنشاه بسی گریزان است
خالی از کبر و کینه و آز است
پر ز صبر و صفای دوران است
دشمن اضطراب و یأس بود
بحر امید و موج ارمان است

جنبش و حرکت و تکامل را
قلب پرکار و گوهر جان است
هر کسی جلوه بی تماشا کرد
عشق هردم جلوه باران است
گه چو ابر بهار می گرید
گاه شادی کنان خندان است
پای ساز و سرود می رقصد
مست مستانه و غزلخوان است
عشق والا تر از بیان و سخن
جامه بدریده پاک عریان است
فطرتاً عشق اوج آزادیست
فارغ از قید و بند زندان است
هر دو عالم غریق یک موجش
نه ز آغاز و نه ز پایان است
مدعی سرّ عشق کی داند
تا اسیر کلام و برهان است
عشق آواز فطرت و جانست
نه دغلهای هرزه گویان است
زاهد و شیخ هر کدام با مکر
عشق را دشمن هراسان است
عالم فقه و دین تا به ابد
در دبستان عشق ناخوان است
چه خوش آمد کلام مولانا
عشق در زره رزه جان است

گر تو غافل زیاد معشوقی
عشق نه بازی پریشان است
از فنا و بقا چه می داند
آنکه سرگشته در بیابان است
عشق بحر است بحر بی پایان
اندران صدهزار جریان است
آبم از سر گذشت باکی نیست
نیزه ای یا دو صد چندان است
بر غریق بحار عشق و وصال
قهر امواج لطف باران است

2014/5/16